

رهیافت مشارکت زنان در توسعه: پیشی شرطها و موانع^۱

افسانه کمالی^۲

چکیده

مشارکت در تعریف جدید از نوعی رابطه همکاری به بنیادی اساسی برای برنامه‌های توسعه و از عملی متفعلانۀ تاکنشی فعالانۀ و آگاهانۀ تغییر کرده است که با در نظر گرفتن «فرد» به عنوان واحد تحلیل مشارکت، بنیاد نظری آن بر پذیرش اصل برابری مردمان قرار می‌گیرد. رهیافت نظری مربوط به «مشارکت زنان در توسعه» در واقع ترکیبی است از نظریه‌های مدرن‌سازی و فمینیسم لیبرال که بر ضرورت ادغام زنان جهان سوم در بخش مدرن اقتصادی به منظور آزادی و رهایی بخشی آنان تأکید می‌ورزد.

در مقاله حاضر، ضمن بررسی وجود نگرش‌ها و دیدگاه‌های جدید در مورد مشارکت زنان در توسعه، به پیش شرط‌های اساسی مشارکت زنان در دو سطح خرد و کلان اشاره می‌شود. همچنین موانع مشارکت زنان در محورها و ابعاد اقتصادی، اجتماعی - فرهنگی، سیاسی و حقوقی و در مواردی چون جامعه‌پذیری جنسیتی، غلبه فرهنگ دنیاگریزی و آخرت‌طلبی، تسلط فرهنگ مرد محوری، ضعف آموزش و پایین بودن سطح تحصیلات عمومی، ضعف خودباوری و تمایل به پیشرفت در میان زنان مورد بررسی قرار گرفته است.

کلید واژه

توسعه / عوامل فرهنگی و اجتماعی / مشارکت زنان / موانع مشارکت.

^۱ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران و عضو هیأت علمی دانشگاه الزهراء.

^۲ e-mail address: Afsan 20012002 @ Yahoo. com

به اعتباری، مشارکت با دارا بودن قدمتی معادل بشر با مفاهیمی نظیر همکاری، همیاری، تعاون، مساوات، همبستگی و ... ارتباط ماهوی دارد... در عین حال بسط این مفهوم در دوران اخیر و به کارگیری آن در معانی بدیع و اطلاق بر مواردی جدید، جای طرح مباحث دیگری را نیز پدید آورده است.

واژه مشارکت در فارسی معادل کلمه Participation در لاتین محسوب می شود. معنای لغوی این واژه در لغت نامه دهخدا چنین آورده شده است: «مأخوذ از عربی، شراکت و انبازی و حصه داری و بهره برداری». فرهنگ لاروس آن را عمل مشارکت کردن (مثل شرکت در یک جرم) و همچنین مشارکت را نظامی می دانند که در آن کارکنان یک بنگاه در سود و احیاناً مدیریت آن شریک می باشند. نکته محوری در این تعاریف تأکید بر «همکاری»^۲ است، اما از این منظر نحوه و چگونگی همکاری فرد و نیز غایت و جهت گیری آن چندان تأثیری بر تحقق مفهوم مشارکت ندارد و نهایتاً از این لحاظ چنانچه محسنی تبریزی می نگارد: «مشارکت به مفهوم همکاری، شرکت در کاری، امری یا فعالیتی و حضور در جمعی، گروهی و سازمانی جهت بحث و تصمیم گیری، چه به صورت فعال و چه به صورت غیر فعال است که در آن نقش و مسئولیت فرد چندان تعریف و مشخص نشده است (۱۳۷۵، ۹۲). در ساده ترین شکل، چنین مشارکتی از بستر خانواده نشأت می گیرد و در قالب اشکال سنتی یا شکل غالب مشارکت ما قبل سرمایه داری صنعتی، «اجتماع بر پایه روابط متقابل ناشی از تبار یا واحد همسایگی بین اعضای خود» تجلی می یابد. البته در چنین چارچوبی نظام همکاری فرا اجتماعی (چند اجتماع) و حتی سازمانی نیز قابل تحقق می باشد (پیران، ۱۳۷۶، ۲۱).

تعاریف متعدد و متنوعی در باب مشارکت اجتماعی از سوی صاحب نظران ارائه شده است، اما در مجموع می توان مشارکت را یک حرکت آگاهانه، فعال، آزاد و مسئولیت آوری دانست که برای تحشیت امور جامعه ضروری است (شادی طلب، ۱۳۷۲، ۷). با این حال، خصوصاً به نظر رهنما آنچه که انواع و تعاریف جدیدتر را از انواع و مفهوم بندی های قدیمی تر متمایز می سازد، وجه «متعدی» مشارکت است که به واسطه آن مشارکت برای دستیابی به هدف ویژه ای است و عامل مشارکت کننده دیگر به سان انواع لازم مشارکت بدون منظورهای از پیش تعیین شده وارد فرآیند مشارکت

نمی‌شود (۱۳۷۷، ۱۱۵). به این ترقیب چنانچه روشن است در تعاریف جدید، «مشارکت» از نوعی «رابطه همکاری» به بنیادی اساسی برای برنامه‌های توسعه و از عملی صرفاً منفعلانه و خود به خودی تا کنشی فعال و آگاهانه تغییر کرده است. به علاوه در تعاریف جدید، واحد تحلیل مشارکت «فرد» است و عمل آزادی آگاهانه و مسالمت آمیز «فرد» در جهت تأثیر گذاری بر نظام است. این مسئله را می‌توان چنین تحلیل نمود که در واقع بنیاد نظری مشارکت از نوع جدید، پذیرش اصل برابری مردمان است و از این لحاظ از آنجا که در جامعه مدنی تفاوتی میان مرد و زن وجود ندارد، جزء لاینفک سخن از جامعه مدنی، مشارکت و حضور زنان در اجتماع است (رنجبر، ۱۳۷۹، ۵۶). با این حال، سابقه توجه به مشارکت زنان بسیار اندک و تنها به آغاز دهه ۱۹۷۰ میلادی باز می‌گردد و اوج این توجهات مربوط به دهه ۸۵ - ۱۹۷۵ است که از سوی سازمان ملل متحد به عنوان «دهه زنان» مطرح شده بود. در عین حال حتی در این دوره تلاش‌های عملی برای مشارکت زنان بسیار ناچیز و اندک بود که خود از تلقی خاص مردانه حاکم بر سازمان‌های بین‌المللی نسبت به زنان ناشی می‌شود.

اما رهیافت نظری مربوط به «مشارکت زنان در توسعه» ترکیبی از نظریه‌های مدرن‌سازی و فمینیسم لیبرال است که تأکید اساسی در آنها بر ضرورت ادغام زنان جهان سوم در بخش مدرن اقتصاد به منظور آزادی و رهایی بخشی آنان می‌باشد. تأکید اصلی در نظریه‌های نو سازی بر شرایط سطح خرد و نقش عوامل درونی (ارزش‌ها و انگیزه‌ها) به جای توجه به نقش عوامل بیرونی و زمینه‌های فرهنگی-اجتماعی است. این دسته از نظریه پردازان می‌پندارند که اگر ارزش‌ها و انگیزه‌ها زمینه ساز توسعه باشند، باید برای پیشرفت اقتصادی و توسعه اجتماعی به دنبال تغییر این ویژگی‌ها و زمینه‌های لازم برای شکوفایی آنها بود. اما از دیدگاه جامعه شناسی زنان، نظریه نو سازی به چند واقعیت ملموس اشاره نمی‌کند. در این نظریه الگوی خانواده الگویی است برابر انگارانه، درحالی که در جوامعی نظیر ما، الگوی خانواده پدر سالاری است. در الگوی پدر سالاری زمینه لازم برای نو سازی وجود ندارد. راستی چگونه می‌توان از مادرانی که خودشان پیشرفت را باور ندارند و آرزوها، توقعات و انتظاراتشان از حداقل آرزوها و توقعات یک انسان کمتر است و در برابر نابرابری‌ها تنها تسلیم و رضا را سرمشق قرار

می‌دهند انتظار داشت که انگیزه پیشرفت را به فرزندان متقل کنند که قرار است چنین نباشند. نظریه پردازان نوسازی ضمن اشاره به تحرک اجتماعی معتقدند که نوسازی در جایی اتفاق می‌افتد که تحرک اجتماعی برای همه گروه‌ها فارغ از جنسیت و تعلق به قشرهای خاص وجود داشته باشد. در حالی که جوامعی مثل جوامع ما تحرک اجتماعی تحت تأثیر جنسیت است (شادی طلب، ۱۳۷۲).

رویکرد اصلی در فمینیسم لیبرالی بر این نکته استوار است که ویژگی‌های رفتاری زن و مرد در یک جامعه توسط عوامل وراثتی و ژنتیک مشخص نمی‌شود، بلکه این ویژگی‌ها تحت شرایط اجتماعی و فرهنگی قرار دارد. این دسته از فمینیست‌ها با ملحوظ داشتن زنان به منظور تولید دانش «جنسیت بی‌طرف»^۳ بر پیش‌دآوری‌های تحقیقات اثبات‌گرایانه مردانه چیره می‌شوند (ابوت و والاس، ۱۳۷۷، ۲۲۶). به نظر فمینیست‌های لیبرال نیروی اصلی در نظام اجتماعی «تبعیض جنسی» است که مانند ایدئولوژی نژادپرستی می‌باشد. از منظر آنان در برخی جوامع اگرچه برخورداری از حقوق معین قانونی نهادها، پیش از هر جامعه دیگری اجازه آزادی و برابری فردی می‌دهد، اما حتی در آنجا نیز، فرصت‌های برابر با نژادپرستی و تبعیض جنسی دچار محدودیت شده‌اند. این نظام‌های اعتقادی که از دیرباز با وجود از دست دادن کارکردهایشان برجا مانده‌اند، با سنت‌ها، رسوم و پیش‌داوری‌های بی‌پایه تقویت می‌شوند. تبعیض جنسی، مانند نژادپرستی، مردان و زنان را در قالب‌های شخصیتی انعطاف‌ناپذیر محبوس می‌سازد و اجتماع را از شکوفایی استعداد‌های اعضایش محروم می‌کند؛ زنان را دست‌کم می‌گیرد و از تحقق‌گرایی‌ترین ارزش‌های فرهنگی ماکه همان آزادی و ارزش فردی‌اند پیوسته جلوگیری می‌کند (ریترز، ۱۳۷۷، ۴۷۵-۴۷۶). بارز با تکیه بر دستاوردهای نظری بر این نکته تأکید کرد که فواید توسعه مدرن (غربی) عمدتاً به مردان اختصاص یافته و از این رو برنامه‌ها و خط‌مشی‌های توسعه باید نسبت به مسئله جنسیت^۴ حساس شوند (بس‌راپ، ۱۹۷۰). موزر نیز به این نکته اشاره می‌کند که رهیافت «مشارکت زنان در توسعه» در دهه ۱۹۷۰ بسیار مورد توجه قرار گرفت، آن هم بر این اساس که زنان منبعی دست‌نخورده محسوب شده و می‌توانند کمک اقتصادی مهمی به توسعه بکنند (موزر، ۱۹۸۹).

به دلیل وجود چنین نگرش‌هایی نسبت به مسئله مشارکت زنان در توسعه، این رهیافت دچار چالش‌ها و نقدهایی اساسی شده است. نکته محوری آنها این است که صرف ادغام زنان در فرآیندهای تولید یا بخش مدرن اقتصاد به برابری و آزادی آنان منجر نمی‌شود. از این رو به گفته السون توجه تحلیلگران باید از «مشارکت زنان در توسعه» به دخالت دادن مسئله «جنسیت» در توسعه معطوف شود (السون، ۱۹۹۱، ۱۱). به نظر رضایی با دیدگاه‌های جدیدتری که در دو دهه اخیر در چارچوب جنبش‌های حقوق زنان مطرح شده اند، نا برابری جنسی، فقط با مسئله جنسیت پایان نمی‌یابد. نابرابری جنسی اگر چه قابل تقلیل به مناسبات تولیدی و نحوه توزیع منابع و ثروت در جامعه نیست، اما کاملاً هم قابل تفکیک نیست. همان نظام تولیدی که نابرابری‌های طبقاتی را می‌آفریند، زنان را نیز از قدرت و مشارکت در تعیین سرنوشت محروم می‌کند و در عین حال طبیعت و محیط زیست انسانی را نیز تخریب می‌کند. (رضایی، ۱۳۷۷، ۱۰).

از این رو دیدگاه‌های جدیدتر در مورد مشارکت زنان در توسعه به پیش شرط‌های اساسی این موضوع از این حیث می‌پردازد که زمینه‌های بروز نابرابری جنسی را محو و در مقابل، زنان را قادر به مشارکت در تعیین سرنوشت خود و دستیابی به قدرت کند. در یک دسته بندی کلی می‌توان لوازم و پیش نیازهای مشارکت زنان را به دو سطح خرد و کلان تقسیم نمود. در سطح خرد احساس تعلق، اعتماد به نفس، لیاقت و قابلیت^۵ و در سطح کلان، برابری، امکان انتفاع عادلانه و همگانی و حضور عملی در راه تحقق اهداف توسعه و درگیر بودن در فرآیندهای تصمیم سازی و تصمیم گیری در همه سطوح جامعه، همه پیش شرط اصلی تحقق مشارکت و از آنجا توسعه محسوب می‌شوند (سازمان ملل متحد، ۱۹۷۸).

این ویژگی‌ها بیش از هر چیز دیگری به درگیری همه جانبه و کامل فرد با موضوع مورد مشارکت اشاره دارد و نه به درگیری بخشی از وجود او و یا صورتی از مهارت‌ها و توانایی‌های وی و به تعبیر حلوی تبار (۱۳۷۹، ۱۵) خود-درگیری است و نه کار-درگیری. در عین حال برابری و امکان انتفاع عادلانه و همگانی به نفس مفهوم مشارکت و برابرنگاری تمامی انسان‌ها در آن اشاره می‌کند. چنین شرایطی است که فرد را به باور

نسبت به دیگران و خود متقاعد می‌سازد و ضمن اعطای امکان انتخاب و آزادی اختیار به فرد، توانایی‌های او را شکوفا می‌سازد و به این ترتیب ارتباط متقابل و داد و ستد اندیشه را پدید می‌آورد (علوی تبار، ۱۳۷۹، ۱۷).

آمار تیاسن ضمن بررسی تأثیر عاملیت زنان بر تغییرات اجتماعی دو ایده اصلی توانمندی^۶ و استحقاق^۷ را طرح می‌کند. به نظر سن بین جنبه‌های رفاهی^۸ و نفوذ و عاملیت^۹ زنان اگر چه ارتباط بنیادینی وجود دارد، اما نمی‌توان این دو را یکسان قلمداد نمود، زیرا نقش یک فرد به عنوان «عامل» به طور بنیادی منفک و مجزا (گرچه نامستقل) از نقش همان فرد به عنوان یک «بیمار» است. این واقعیت که ممکن است عامل خود را به عنوان یک بیمار نیز قلمداد کند، به نظر وی، مسئولیت‌ها و وظایف اجتناب‌ناپذیر و حتمی ملحق به وضعیت عاملیت وی را تغییر نخواهد داد. (۱۹۹۹، ۱۹۰).

اصلی‌ترین بحث در عاملیت زنان، نقشی است که این عامل در امحای نابرابری ایفا می‌کند اما خود، بهبود و رفاه زنان را تحقیر و دچار رکود می‌سازد. جنبه‌های مختلفی نظیر مشارکت اقتصادی در خارج از خانه و کسب درآمد، سواد و تحصیلات و حق مالکیت و... اگر چه متفاوت به نظر می‌رسند، اما محور مشترک تمامی آنها کمک به افزایش نفوذ و عاملیت زنان از طریق استقلال و توانمندی است. سن با تأکید جدی‌تر بر نقش سواد و تحصیلات در آگاه‌سازی و مهارت‌یابی زنان و تأثیرات عمیق و پر دامنه آن بر نیروهایی که اصول تقسیم نابرابر در درون خانواده و جامعه را به وجود می‌آورد، مسئله «استحقاق» را مطرح می‌کند. به نظر وی قدرت «تصمیم‌گیری» در خانواده اشکال همکاری را جهت داده و فضایی را به وجود می‌آورد که آن را «تضاد همکارانه مشترک»^{۱۰} می‌نامد (همان، ۱۹۲). به نظر وی این تضاد بر «سهام»^{۱۱} حصه زنان در خانواده تأثیر می‌گذارد و این مفهوم را که چه کسی کار «مثمر ثمر و سود آور»^{۱۲} انجام می‌دهد و یا اینکه چه کسی بیشتر به رفاه و رونق خانواده «مساعدت»^{۱۳} می‌کند، معنا می‌بخشد. از دیدگاه سن ادراک مساعدت و استحقاق متناسب زنان و مردان نقش مهمی در تقسیم منافع و امتیازات بین آنان دارد. در نتیجه شرایط تأثیرگذار بر چنین ادراکاتی ارتباط جدی و عمیقی با این تقسیمات دارد. به این ترتیب تأثیر توانمندی بیشتر و عاملیت مستقل زنان، تصحیح و بازخوانی بی‌عدالتی حاکم بر آنان است (همان، ۱۹۴).

دیدگاه‌های سن در مورد استحقاق خصوصاً با آرای هبه رئوف در «مشارکت سیاسی زن - دیدگاهی اسلامی» نزدیکی زیادی دارد. به نظر هبه رئوف در چارچوب دیدگاه اسلامی نسبت به زن «استخلاف» و مقام جانشینی خدا در زمین، مرد و زن هر دو را شامل می‌شود. از دید وی استخلاف همان مبنایی است که وحدت‌پذیری زن و مرد در سایه رابطه‌ای بالاتر از آن مبتنی است (۱۳۷۷، ۳۵). بر این مبنا مساوات میان زن و مرد از خلال مفاهیم توحید خداوند و استخلاف انسان قابل فهم است و از این منظر با مساوات به مفهوم غربی آن که در منظومه اندیشه سکولاریستی می‌گنجد، متفاوت است. در اندیشه سکولاریسم مساوات میان انسان‌ها به عنوان یک ارزش به مثابه مساوات میان خدا و انسان و طبیعت ظهور یافت. در این اندیشه به جای خدا، انسان در مرکز منظومه معرفتی و عالم وجود در یک سطح افقی و متشکل از اقلیم ثلاثه (خدا، انسان، طبیعت) دیده شد. (همان، ۴۰-۳۹). در مجموع مفهوم استخلاف چارچوبی تحلیلی برای درک موقعیت و شأن زن به دست می‌دهد. در عین حال رابطه زن و عمل سیاسی را باید با توجه به دو مفهوم «نقش» و «حق» تبیین نمود.

به تعبیر هبه رئوف نظریه نقش که بر بررسی رفتار فرد و ارتباط آن با جامعه و تربیت اجتماعی او مبتنی است، با انتقاداتی مواجه شده که مهمترین آنها عبارت است از تعارض و جنگ نقش‌ها و اولویت شبکه روابط اجتماعی. به عبارت دیگر از آنجایی که فرد نقش‌های متفاوتی دارد، بعضاً نمی‌تواند به رفتاری که از او انتظار می‌رود، ملزم باشد. از آنجا که زنان دارای نقش‌های متعددی هستند، تعارض نقش‌ها برای آنان جدی‌تر و عواقب روانی و اجتماعی آن عمیق‌تر است. به علاوه نظریه نقش، اولویت را به شبکه روابط اجتماعی به مثابه کنش و واکنش می‌دهد و می‌کوشد تا روابط را مقایسه و طبیعت نقش‌ها و وظایف را مشخص کند. اما در جوامع در حال رشد تاریخ، موارث و عادات و عرفیات در شکل دهی به رفتار انسان‌ها، نقش تعیین‌کننده‌ای دارند و سنجش را مشکل و تفکیک نقش‌ها و وظایف را دشوار می‌سازند.

به نظر رئوف مبنای حقوق بشر به مفهوم غربی آن صرف نظر از اندیشه و روش، «حق طبیعی» است که با ذات و طبیعت انسان پیوند دارد. درحالی که در اسلام «حق شرعی» انسان مستند به کرامت الهی اوست و با مفاهیم امانت و استخلاف و عبودیت خداوند و

آبادانی زمین ارتباط دارد. این حقوق به دلیل آنکه به واسطه مشروعیت، نظم یافته و با شریعت مرتبط هستند، از حقوق خداوند جدایی ناپذیرند. در نتیجه نمی‌توان با قوانینی مانند عقد و صلح و انبرام آنها را ساقط کرد. بنابراین رهیافت «واجب شرعی» در دیدگاه اسلامی بهترین رهیافت. برای فهم نظر اسلام راجع به انسان و منزلت و حقوق او، به ویژه حقوق سیاسی زن است. به علاوه به نظر دکتر رئوف سیاست در دیدگاه اسلام دارای ویژگی عمومیت و شمولیت است؛ نظیر این‌که هر فردی در اسلام مکلف است شئون خود را اداره کند، به امور مسلمانان اهتمام ورزد، مطابق آنچه خداوند نازل فرموده حکم کند و در مقابل خدا و رسول خدا و امامان و شریعت و مصلحت شرعی و امت رفتار صادقانه داشته باشد. به این ترتیب مفهوم سیاست در دیدگاه اسلامی به توحید، استخلاف، شریعت و مصلحت شرعی و امت پیوند می‌خورد. عمل سیاسی در حالی‌که در ورای خود مجموعه‌ای از ارزش‌های اسلامی و به ویژه عدالت را به همراه دارد، باز ضریق مفهوم واجب با سایر مفاهیم در دیدگاه اسلامی رابطه‌ای متکامل برقرار می‌کند (همان، ۴۶-۷۰).

نظرات هبه رئوف به تنویر هر چه بیشتر دیدگاه اسلامی در مورد مشارکت سیاسی زن منجر شده و نشان داده است که نگرش به زن مبتنی بر مفهوم استخلاف و صلاحیت سیاسی اوست و فعالیت سیاسی زن، واجب شرعی است و بر حسب مورد جزء واجبات عینی یا واجبات کفایی قرار می‌گیرد و در نتیجه در هیچ حالتی از زن جدا نیست. مقام زن در فعالیت سیاسی همچون مقام مرد است؛ زیرا هر دو در توحید و عبودیت و استخلاف و تابعیت از سنت‌ها مشترک هستند. به علاوه دیدگاه اسلامی تقسیم کار میان زن و مرد را به رسمیت نمی‌شناسد. مرد و زن هر دو مسئول حفظ دین در تمامی زمینه‌ها هستند و هر فرد بر حسب توان خود و شرایط فرهنگی-اجتماعی امت در هر عصری در عرصه‌های مختلف جامعه این مسئولیت را انجام می‌دهد (همان، ۲۲۶-۲۲۵).

توجه به محورهای طرح شده در مباحث سن و هبه رئوف، حاکی از نزدیکی و مطابقت بسیار زیاد آنها دارد. سن با تمیز وضعیت «عاملیت» زنان و رئوف با بحث «حق شرعی»، و نهایتاً هر دو با مرتبط نمودن مباحث خود به «استحقاق» و «استخلاف» به شرایط ویژه زنان آشنا، دارند. این دو مبحث یعنی استحقاق و استخلاف، محورهای

اصلی بررسی مشارکت زنان است. به این ترتیب هر وضعیت، حالت و موقعیتی که ناظر بر این محورها باشد، در واقع زمینه ساز مشارکت زنان به شمار می رود. در نقطه مقابل نگرش‌ها، قوانین، موقعیت‌ها و... که زنان را از کسب آنچه که در استحقاق آنان است و یا موجبات استخلاف آنان در زمین فراهم می آورد، منع کند، مانعی در راه مشارکت هرچه بیشتر زنان محسوب می شود.

البته می توان بحث موانع را از محورها و منظرهای متفاوتی بررسی کرد. چراکه مشارکت پدیده ای پیچیده است و متغیرهای متعددی بر آن تأثیر گذارند. اما تبیین مشارکت در هر انگاره مفهومی و چارچوب نظری متغیرهای مستقل مؤثر بر مشارکت (و از آنجا موانع مشارکت) را در دسته بندی خاصی قرار می دهد. از یک منظر کلی می توان این متغیرها را به دو دسته روان شناختی و ادراکی (متغیرهای درونی) و متغیرهای بیرونی (یعنی شرایط اجتماعی و سیاسی) دسته بندی کرد (محمدی، ۱۳۷۴، ۳). انصاری نیز این متغیرها را به مسایل فرهنگی و روابط یا مسایل ساختاری دسته بندی می کند. به نظر انصاری اگر ساختار، زمینه مشارکت را فراهم ولی فرهنگ مشارکت وجود نداشته باشد، یعنی افراد فاقد ویژگی های لازم برای مشارکت از قبیل اعتماد به نفس، توان تصمیم گیری و ثبات عاطفی باشند، عملاً مشارکت انجام نمی گیرد. اگر انگیزه مشارکت و توان تصمیم گیری وجود داشته باشد، اما ساختار، اجازه مشارکت را ندهد و یا زمینه آن را فراهم نسازد، واضح است که این دو بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند (۱۳۷۷، ۲۷).

از منظری دیگر با تقسیم موانع مشارکت زنان به محورها و ابعاد اقتصادی، اجتماعی - فرهنگی، سیاسی و حقوقی می توان مسئله را به صورتی دیگر سامان داد:

موانع اقتصادی

ضعف توان و نیز مشارکت اقتصادی زنان سبب کاهش حضور آنان در عرصه های گوناگون اجتماعی می گردد. چنانچه گذشت به تعبیر من کسب در آمد فردی و یافتن هویت مستقل اقتصادی موجب افزایش توانمندی^{۱۴} زنان و از آنجا دستیابی به استحقاق^{۱۵} واقعی خود و نهایتاً مشارکت اجتماعی آنان در سطوح بالاتر خواهد بود.

همچنین از سوی دیگر کسب قدرت اقتصادی و عهده دار شدن تمام و یا پاره‌ای از هزینه‌ها توسط زنان شاغل نسبت به زنان غیر شاغل قدرت تصمیم‌گیری بیشتری در امور زندگی به آنان می‌دهد و تسلط بی‌چون و چرای مرد به عنوان همسر را کاهش می‌دهد (جاراللهی، ۱۳۷۴، ۱۴۷). تغییر موقعیت زن در ساختار خانواده نیز مشارکت زنان را در عرصه‌های اجتماعی تسهیل می‌کند. بنابراین موانع مشارکت اقتصادی زنان، موانع مشارکت اجتماعی آنان نیز محسوب می‌شود. این مسایل را بر اساس اسناد موجود از تجربیات جهان و ایران می‌توان چنین بر شمرد:

حاکمیت فراگیر مناسبات بازار سنتی و سرمایه‌داری وابسته؛ در دوره رشد صنعت و سرمایه‌داری نوین (همانند کشورهای اروپایی)، حاکمیت مناسبات پیشین در عرصه اقتصاد، سبب می‌شود که از یک سو امکانات اشتغال بسیار محدود شود و از سوی دیگر به دلیل حاکمیت دیدگاه خاص فرهنگی و تأیید تقسیم کار جنسیتی سنتی و همچنین عدم حاکمیت عقلانیت در سیستم اقتصادی، زنان کمتر موفق به حضور در عرصه‌های اقتصادی شوند.

دسترسی به درآمدهای سرشار نفت و استفاده نابخردانه از آن؛ وجود درآمدهای نفتی سبب شد که به دلیل افزایش ثروت و توزیع هر چه ناعادلانه آن در میان اقشار و لایه‌های اجتماعی، جامعه ایران بدون هیچ تلاشی جدی در جهت تولید، از امکانات قابل ملاحظه‌ای برخوردار شود. این امر به تشدید روحیه آماده‌خواهی و ایجاد زمینه برای استئوار فرهنگ مصرفی کمک بسیاری کرد. روشن است زمانی که تولید گسترده صنعتی وجود نداشته باشد مجال و فرصت‌های شغلی چندانی نیز وجود نخواهد داشت که بتواند زنان را به دلیل کمبود نیروی انسانی مردان به بازار کار جذب کند (احمدی خراسانی، ۱۳۷۴، ۴۶).

عدم محاسبه در کارخانه به عنوان فعالیت اقتصادی؛ به تعبیر عربشاهی و دیگران (۱۳۷۱، ۱۰۱) خانه، مرکز کار زنان است. اما اغلب زنان خود نیز نمی‌دانند که از نظر اقتصادی فعالند، زیرا برای فعالیت‌های خود در خانه مزدی دریافت نمی‌کنند. زنان ساعات طولانی‌تری از مردان کار می‌کنند، ولی نتیجه کارشان محاسبه نمی‌شود. به طور خلاصه زنان در آمارهای ملی کشورهای در حال توسعه گم شده‌اند (شادی طلب،

عدم تطبیق مهارت‌ها و آموخته‌های زنان با نیازهای بازار: این ویژگی به صورت عاملی مضاعف جهت درحاشیه ماندن زنان در بازار کار عمل می‌کند. به این صورت که وقتی فرصت‌های برابر شغلی وجود داشته باشد، زنانی می‌توانند مشغول به کار شوند که از سواد و تحصیلات و دانش عملی بالاتری نسبت به مردان همکار خود برخوردار باشند. و این در حالی است که زنان علی‌رغم رشد فزاینده حضور در سطوح مختلف آموزش عالی، هنوز از آموزش و تحصیلات برابری با مردان برخوردار نیستند و در تعداد بسیار زیادی از رشته‌های دانشگاهی دانشجوی دختر وجود ندارد (باقریان، ۱۳۶۹، ۸).

تسلط انگاره‌های مردسالارانه بر بازار کار: انگاره‌های مردسالارانه علاوه بر تقسیم جنسیتی کار که زنان را صرفاً برای انجام مسئولیت‌های خانگی مستعد می‌سازد، عالی‌ترین سطوح مسئولیت‌ها را مردانه تلقی می‌کند و مسئولیت‌های زنانه را نیز هر روزی بیش از روزی کم ارزش‌تر نشان می‌دهد و به این ترتیب حتی در صورت ورود زنان به عرصه‌های فعالیت اقتصادی، سطح مشارکت را تنزل می‌دهد. اشتغال زنان در مشاغل ساده و دست‌پایین و عدم ورود آنان به عرصه‌های بالاتر فعالیت اقتصادی سبب اختلاف بیشتر در سطوح دستمزد زنان و مردان شده و در نهایت به کاهش توانمندی زنان منجر می‌شود (علیرضائزاد، ۱۳۷۲، ۶۶).

موانع اجتماعی - فرهنگی

مجموع آنچه به نام میراث فرهنگی در اختیار ما قرار گرفته، آمیزه‌ای است از تمدن اسلامی و آموخته‌های فرهنگی کهن ایرانی. نتیجه این آمیزه تا حدود زیادی فرودستی زنان در عرصه امور فردی و اجتماعی و فرادستی مردان در عرصه‌های گوناگون حیات اقتصادی اجتماعی بوده است. این مسئله نیز خود توانمندی‌های زنان را کاهش داده و زمینه‌های استخلاف زنان را محدود می‌سازد. بدین ترتیب برخی محدودیت‌ها و موانع مهم مشارکت اجتماعی زنان را می‌توان چنین خلاصه کرد:

جامعه‌پذیری جنسیتی: در فرایند اجتماعی شدن جنسی، کودکان در ابتدایی‌ترین مراحل زندگی می‌آموزند که زنان با مردان برابر نیستند. به طور مثال:

واکنش‌های والدین و بزرگسالان که از همان نوزادی پسران را با عناوین قوی، خوش اندام و خوش‌بنیه و دختران را قشنگ، بانمک و ظریف و... معرفی می‌کنند.

تمام بازیچه‌ها، کتب مصور، برنامه‌های تلویزیونی که خردسالان با آنها در تماس هستند، معمولاً تفاوت‌های میان ویژگی‌های زنان و مردانه را مورد تأکید قرار می‌دهند (لقمانیان، ۱۳۷۷، ۴۹-۵۰). متون و کتاب‌های درسی نظام آموزش و پرورش، اولاً با تفکیک وظایف بر اساس جنسیت، دختران را ملزم به پیروی از پسران می‌انگارد و ثانیاً با دست‌کم شمردن نقش زنان در فعالیت‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، زمینه‌ساز بسیاری از اختلافات و نابرابری‌های حقوقی زنان و مردان در جامعه می‌شود.

غلبه فرهنگ دنیا‌گریزی و آخرت‌طلبی: تأثیر باز دارنده این نگرش از دو زاویه قابل مشاهده است، از یک سو فرهنگ دنیا‌گریز باعث می‌شود مردان از ورود زنان به جامعه و تلاش افزوتر اقتصادی جلوگیری کنند و از سوی دیگر سبب می‌شود زنان نیز به جایگاه خود و حوزه تنگ و محدود زندگی‌شان تمکین نمایند و به هر آنچه هستند و هر آنچه دارند راضی می‌باشند (احمدی خراسانی، ۱۳۷۴).

تسلط فرهنگ مرد محور: شواهد بسیاری حاکی است که فرهنگ و شعر و ادب پارسی عمدتاً مرد محور و بعضاً ضد زن بوده است. زنان مطرح نمی‌شوند و اگر هم مطرح شوند یا برای تحقیر، رد و یا حذف است (پاک نهاد، ۱۳۷۸). با مراجعه به فرهنگ رسمی و مردمی ایران می‌توان دریافت که فرهنگ توسط مردان و برای آنان شکل گرفته و در آن زن فرصت چندانی برای بروز نمی‌یابد. نه جامعه مجال بروز به زن داده و نه زن در تلاش برای تغییر آمده است (لقمانیان، ۱۳۷۷، ۱۳۹). یکی از جلوه‌های این فرهنگ مرد محوری ادبیات ماست. بسیار شنیده و خوانده‌ایم که زنان ساخته و پرداخته ادبیات، زنانی که در ادبیاتی نظیر هزار و یک شب و سندباد نامه می‌خوانیم موجوداتی هستند بنده هوس‌های خود که چنانچه مهار نشوند، فتنه جماعتند (همان، به نقل از استرآبادی، ۱۳۷۷، ۳۱).

محمد علی جمالزاده علت بدگویی شعرا از زنان را در این نکته خلاصه می‌کند که زنان سواد خواندن و نوشتن نداشتند و اختیارشان هم چه در خانه پدری و چه در خانه شوهر به همان نسبت محدود بوده و خود را مورد بی‌انصافی مردان می‌دیدند، خواهی و

ناخواهی مغلوب و تسلیم طغیان درونی می‌شدند و از راه و بیراه برای تلافی عمدی و غیر عمدی متعهد می‌شدند و مرد که خود را ذی حق تصور می‌کرد هر بلایی می‌خواست بر سر زن می‌آورد (جمالزاده ۱۳۵۷، ۱۱۳-۱۱۴).

ضعف آموزش و پایین بودن سطح عمومی تحصیلات: ضعف یا فقدان آموزش و دستیابی به سطوح بالای تحصیلی از چند جهت بر توانمندی و مشارکت اجتماعی زنان مؤثر است. از یک سو عدم آموزش کافی آنها را در یافتن شغل و دستمزد خوب و درآمد کافی و فرصت رشد و ارتقاء دچار مشکل می‌نماید. از سوی دیگر، زمینه‌های پذیرش تقسیمات سنتی جنسی و باور به فرودستی نهادی را در زنان پدید می‌آورد و به این ترتیب فرهنگ نابرابر و مرد محوری یک بار دیگر باز تولید می‌شود. علاوه بر این ارتباط بین آموزش و مشارکت صرفاً به دلیل نقش تسهیل‌کنندگی تحصیلات در یافتن شغل نیست بلکه تحصیلات نیاز به پیشرفت و موفقیت را فارغ از عوامل اقتصادی و درآمد فراهم می‌سازد (عربشاهی و دیگران، ۱۳۷۱، ۹۳).

ضعف خود باوری و تمایل به پیشرفت در میان زنان: استیلای فرهنگ مرد سالاری از یک سو و عدم حضور زنان در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی از سوی دیگر سبب ضعف خودباوری و اتکا به نفس در میان زنان و کاهش میل به پیشرفت و تغییر موقعیت‌ها در آنان می‌شود.

علوی تبار مهمترین عامل در مشارکت زنان را میزان تمایل و توانایی آنان می‌داند. به نظر او میزان تمایل زنان به مشارکت تا حدی به «احساس بی‌قدرتی» در زنان و تحلیل آنان از قضیه «فایده مشارکت» بستگی دارد. هر چه زنان احساس بی‌قدرتی کنند و هر چه میزان هزینه‌های مشارکت را بیش از فواید آن بدانند کمتر به مشارکت رو می‌آورند. به نظر وی مهمترین هزینه مشارکت برای زنان مسئله حیثیت اجتماعی و موقعیت آنان است (۱۳۷۷، ۹). البته تمامی این موانع، زمانی از میان برداشته می‌شود که زنان خود را باور کرده و از حقوق خود دفاع کنند.

موانع سیاسی

عنصر مهم دیگری که در تحلیل موقعیت زنان حائز اهمیت است نقش آنها در امور

سیاسی است. مشکل اساسی که در طرز نگرش جامعه به زنان به عنوان موجودی ضعیف، احساساتی و ناقص العقل می‌توان یافت وجه نظری است که عملاً منجر به آن شده و می‌شود که زنان توانایی انجام کارها و امور مهم و حساس را نداشته و بنابراین قدرت مدیریت و اداره امور مختص مردان است. این مسئله به دور شدن بیشتر زنان از کانون‌های قدرت منجر شده و نهایتاً تدوین، تفسیر و اجرای قوانین و زمینه‌هایی که توانمندی بیشتر زنان را در پی دارد، دچار خلل و کاستی می‌شود (کار، ۱۳۷۹؛ صوراسرافیل، ۱۳۷۶؛ عفتی، ۱۳۷۲).

به نظر شاهشون گذشته از توجه به ساز و کارهای موجود در عرصه سیاست باید یادآور شد که خود زنان نیز دارای رفتار سیاسی ویژه‌ای هستند که تأمل بر انگیز است: - نگرش زنان نسبت به سیاست چندان خوش بینانه نیست و آن را حرفه‌ای مردانه می‌دانند؛

- مشارکت زنان در احزاب سیاسی به مراتب کمتر از مردان است که خود این مسئله می‌تواند نتیجه بی‌توجهی و آگاهی کم آنان از مسایل سیاسی باشد؛
- موفقیت زنانی که در عرصه سیاست ظهور می‌یابند بیشتر مرهون مردان سیاسی است که در کنار آنان بوده‌اند مانند خانم ایندیرا گاندی، خانم ایزابل پرون و...؛
- سنت گرایی و محافظه کاری زنان؛

- زنان با توجه به ماهیت جسمانی و روحی خود اغلب از درگیر شدن در کارهایی که آمیخته به اضطراب و خستگی و... است، دوری می‌جویند (۱۳۸۰، ۱۵۶-۱۶۳).
اگر چه بخش‌هایی از دیدگاه فوق قابل نقد است، اما در نهایت سه عامل عمده ایستارها و نگرش‌های موجود در عرصه سیاست، باورهای زنان و نیز ضعف نهادها و سازمان‌های سیاسی موجب حضور کمتر زنان در عرصه‌های سیاسی می‌شود که خود به عنوان مانعی برای تحقق مشارکت اجتماعی زنان به شمار می‌رود.

نکته مهم دیگری که باید بر این موارد افزود (و البته در مورد سایر زمینه‌ها نیز مؤثر است) ، مسئله محدودیت‌های ارتباطی زنان چه از نوع دسترسی به رسانه‌ها و چه محدودیت‌های ارتباط فیزیکی است. بر پیچیدگی موضوع هنگامی افزوده می‌شود که ضعف کلی زنان در سطح تحصیلی و نیز امتیازات و توانایی‌های اقتصادی را نیز در نظر

● منابع و مأخذ:

- ۱- ابوت، پاملا و کلر. والاس، درآمدی بر جامعه‌شناسی نگرش‌های فمینیستی. ترجمه مریم خراسانی و حمید احمدی، چاپ اول، تهران: دنیای مادر، ۱۳۷۶.
- ۲- احمدی خراسانی، نوشین، برخی موانع ساختاری در راه مشارکت اقتصادی - اجتماعی، ماهنامه جامعه سالم، شماره ۲۳، سال پنجم، ۱۳۷۴.
- ۳- استرآبادی، بی‌بی خانم. معایب الرجال، بی نا، ۱۳۱۲ ه.ق.
- ۴- انصاری، محمد اسماعیل. نقش و اهمیت مشارکت کارکنان در امور سازمانی، در ماهنامه کارمند، شماره ۱۷، ۱۳۷۷.
- ۵- باقریان، میترا. بررسی ویژگی‌های اشتغال زنان در ایران، تهران: سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۶۹.
- ۶- پیران، پرویز. مبانی مفهومی مشارکت زنان روستایی خلاصه گزارش‌های مطالعاتی، جلد اول، گردهمایی زنان، مشارکت و کشاورزی ۱۴۰۰، تهران: مؤسسه پژوهش‌های علوم اجتماعی شماره ۸-۷، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۶.
- ۷- جمالزاده، سید محمد علی. تصویر زن در فرهنگ ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- ۸- رثوف، هبه عزت. مشارکت سیاسی زن، دیدگاهی اسلامی، ترجمه محسن آرمن، تهران: قطره. چاپ اول، ۱۳۷۷.
- ۹- رضایی، عبدالعلی، ایدئولوژی توسعه، دولت و جنسیت، خلاصه گزارش‌های مطالعاتی، جلد اول، گردهمایی زنان، مشارکت و کشاورزی ۱۴۰۰، تهران: مؤسسه پژوهش‌های برنامه‌ریزی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۷۶.
- ۱۰- رنجبر، رقیه. بررسی راه‌های جلب مشارکت زنان در فعالیتهای آموزشی و پژوهشی مراکز و مؤسسات آموزش عالی کشور، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، به راهنمایی دکتر باقر ساروخانی، ۱۳۷۹.
- ۱۱- رهنما، مجید. مشارکت در نگاهی نو به مفاهیم توسعه، ویراسته ولفگانگ زاگس؛ ترجمه فریده فرهی و وحید بزرگی، تهران: مرکز. ۱۳۷۷.
- ۱۲- ریتزر، جرج؛ نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی، ۱۳۷۷.

- ۱۳- شادی طلب، ژاله. توسعه عقب افتادگی زنان در ایران، نامه انجمن جامعه شناسی ایران، ۱۳۷۲.
- ۱۴- شادی طلب، ژاله. اشتغال زن و نقش تعاونی‌ها، زن - اشتغال - تعاون، مجله زنان، شماره ۷-۸، ۱۳۷۴.
- ۱۵- شاهسون، بریچهر. بررسی مقایسه‌ای مشارکت زنان در امور مدنی و سیاسی کشورهای مختلف، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۷-۸، سال یازدهم، ۱۳۸۰.
- ۱۶- عفتی، محمد و فطرس‌گودرزی. مشارکت مردمی، عنصر اصلی توسعه انسانی. در ماهنامه جهاد، شماره ۱۶۴، ۱۳۷۲.
- ۱۷- عربشاهی و دیگران، تحولات اجتماعی - فرهنگی و سیاسی جامعه زنان از اوان مشروطه تا قبل از انقلاب اسلامی، دفتر امور اجتماعی وزارت کشور، ۱۳۷۱.
- ۱۸- علوی تبار، علیرضا. صلاحیت زنان برای اداره حکومت. مجله زنان، شماره ۴۱، ۱۳۷۶.
- ۱۹- علوی تبار، علیرضا. مشارکت در اداره امور شهرها، بررسی الگوی مشارکت شهروندان در اداره امور شهرها، بررسی الگوی مشارکت شهروندان در اداره امور شهرها، جلد اول، تهران: سازمان شهرداری‌های کشور، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- ۲۰- علیرضافر، سهیلا. مشارکت زنان در فعالیت‌های تولیدی و دگرگونی آن با ورود تکنولوژی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، به راهنمایی دکتر منصور وثوقی، ۱۳۷۳.
- ۲۱- نعمانیان، زهرا. بررسی جامعه شناختی تصویر زن در فرهنگ ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه الزهراء(س)، به راهنمایی دکتر خدیجه سفیری. ۱۳۷۷.
- ۲۲- محسنی تبریزی، علیرضا. بیگانگی مانعی برای مشارکت و توسعه ملی، نامه پژوهش، سال اول، شماره ۱، ۱۳۷۵.

23- Bosrup. E, 1970, Womens Role in Economic Development Newyork. st. Martin s.

24- Elson. D (ed), 1991, Male Bias in the Development Process.

25- Moser. 1989.

26- Vn. 1974, human Development Report.

پانوشته‌ها:

۱- طرح مشارکت اجتماعی زنان، حمایت مالی مرکز امور مشارکت زنان ریاست جمهوری، در مرکز مطالعات و تحقیقات دانشگاه تهران

- 2- Cooperative
- 3- gender - fair
- 4- gender - sensitive
- 5- capability
- 6- empowerment
- 7- entitlement
- 8- well - being
- 9- agency
- 10- Cooperative Conflict
- 11- deal
- 12- productive
- 13- contributing
- 14- empowerment
- 15- entitlement



فصلنامه علمی پژوهشی علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال هجری ۱۳۹۳

دانشگاه آزاد اسلامی، به ریاست دکتر باقر ساروخانی، ۱۳۷۹

۳۰ - فصلنامه علمی پژوهشی علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، به ریاست دکتر باقر ساروخانی، ۱۳۷۹